تقرّب الی الله

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## تقرّب الی الله

## فاروق ایزدی‌نیا

**مقدّمه**

تردیدی نیست که خداوند عاشق بندگانش است و مصدر آفرینش هم حبّ او بوده و لذا مایل است که بندگانش با تلاش و کوشش خود به سوی او بیایند و به ساحت او تقرّب جویند. اگرچه او می‌تواند جمیع را به خود مقرّب سازد و از تلاش و بذل مجهودات معاف دارد، امّا میل او چنان است که بندگان مشتاق که دل را از هر آنچه که جز او است تهی می‌سازند، به او تقرّب جویند تا کسانی که واقعاً مایلند از همه چیز چشم بپوشند و فقط او را داشته باشند، از کسانی که امیال دنیوی را مرجّح می‌دانند متمایز شوند. جمال قدم در لوح حج بغداد می‌فرمایند، "ثُمَّ اعلَم بأنَّ رَبَّکَ لَیَقدِرُ أنْ یُبَدِّلَ کُلَّ مَن فِی المُلکِ بحرفٍ مِن عنده و إنّهُ لَهُوَ المقتدرُ القدیر. ولکن تَأخَّرَ فی ذلک بما قَضیَ فِی الألواح و لِیَمتازَ الطّیّب عن الخبیث و السّعید عَنِ الشّقی و یُفَصِّلَ بِهِ الموحّدون عَنِ المشرکین." (آثار قلم اعلی، ج4، ص196 / مضمون: پس بدان که پروردگارت می‌تواند جمیع کسانی را که در روی زمین هستند به حرفی از سوی خویش متحوّل سازد و او بر این کار توانا است. امّا در این کار تأخیر روا داشته به علّت آنچه که در الواح آمده و برای آن که پاک از ناپاک، خوشبخت از بدبخت متمایز شود و یکتاپرستان از مشرکان تفصیل داده شوند.)

بنابراین، خداوند مایل است که بنی نوع بشر به سعی و کوشش خود به سوی او تقرّب جوید و در این میان ملائکۀ نازعات را برای منتزع و جدا کردن نفوس انسانی مأمور می‌سازد. این است که جمال قدم می‌فرمایند، "در ایّام‌الله کلّ ما سِواه در صُقع واحد قائم و نسائم رحمن از رضوان فضل و احسان بر اهل اکوان علی حدّ سواء مرور می‌فرماید. هر نفسی که از این نسیم خوش روحانی عرف قمیص رحمانی یافت، به حیات ابدی فائز و مادون بمَا ٱکتَسَبَت أیدیهم به نار راجع؛ و امتحانات و افتتانات ملائک ممیّزات حقّند که به تفریق و تجمیع مشغولند. این است معنی ما نُزِّلَ مِن قبل «و النّازعات غرقاً» مقصود همان ملائکۀ ممیّزاتند که به نزع و انتزاع اثواب و ارواح مأمورند تا تمیز و تفصیل دهند." (مائدۀ آسمانی، ج8، ص25)

بنابراین، باید در آثار مبارکه جستجو کرد و طرقی را که برای تقرّب به خداوند بیان شده است یافت و در آن مسیر گام برداشت. در کلمات مکنونه چنین بیان فرموده‌اند، "از تو تا رفرف امتناع قرب و سدرۀ ارتفاع عشق قدمی فاصله. قدم اوّل بردار و قدم دیگر بر عالَم قِدَم گذار و در سرادق خلد وارد شو." در کلام دیگر مقصود از قدم را بیان می‌فرمایند، "مقصود از قدم در این مقامات توجّه است." (مائدۀ آسمانی، ج8، ص22)

کسی که توجّه تام به حقّ داشته باشد و رضای خود را در رضای او بجوید و ارادۀ خود را در ارادۀ او فانی سازد، به دیدار خداوند نائل می‌شود. این معنی در کلام حضرت بهاءالله متجلّی است: "یا ناظرُ ٱنظُر ترانی. إنَّ الّذی أقبَلَ إلَیَّ إنَّهُ مِمَّن رآنی. إنَّ رَبَّکَ علی ما أقولُ شهید." (لئالی‌الحکمة، ج3، ص191 / مضمون: ای نظر کننده، نظر کن مرا می‌بینی. کسی که به من اقبال کند، او از کسانی است که مرا دیده است. پروردگارت بر آنچه می‌گویم گواه است.)

کسانی که به رفرف امتناع قُرب می‌رسند در اعلی مدارج قرار دارند و ابداً موت بر آنها چیرگی ندارد. آنها دارای حیات ابدیّه هستند. جمال قدم می‌فرمایند، "مؤمن در رفرف امتناع قرب و سدرۀ ارتفاع قدس حیّ است به حیات ابدیّۀ باقیه و موت او را اخذ نمی‌کند. بر امورات خود ناظر است و مطّلع است بر اهل خود." (آیات بیّنات، ص10)

فی‌الحقیقه خداوند به ما نزدیک است. این ما هستیم که خود را دور می‌یابیم و باید بکوشیم که نزدیک شویم. جمال قدم تصریح می‌فرمایند، "ای بنده‌گان تالله الحق آن بحر اعظم لُجّی و موّاج بسی نزدیک و قریب است. بلکه اقرب از حبل ورید. به آنی به آن فیض صمدانی و فضل سبحانی و جود رحمانی و کرم عزّ ابهائی واصل شوید و فائز گردید." (مجموعه الواح چاپ مصر، ص325)

در واقع در عهدی که با خداوند بسته‌ایم متعهّد شده‌ایم که رضای خود را بر رضای او ترجیح ندهیم و ارادۀ خود را برتر نشماریم و آنچه را که امر فرموده است اطاعت کنیم. زیرا او را به پروردگاری پذیرفته‌ایم و در جواب "ألَستُ رَبُّکُم" جواب بلی داده‌ایم. در این حالت است که باید به فطرت اصلیّه خود راجع شویم تا لایق شنیدن کلام او بشویم. جمال قدم در مواردی اظهار فرموده‌اند که نفوس انسانی از فطرت اصلیه خود دور افتاده‌اند و بدین لحاظ لایق شنیدن کلام الهی نیستند. در کلامی از جمال مبارک مذکور، "قسم به آفتاب فلک باقی که اگر امر به دست این عبد بود یک آیه مابین این قوم تلاوت نمی‌شد. چه که ناس بالمرّه از فطرت اصلیه الهیّه منحرف شده‌اند." (مائدۀ آسمانی، ج7، ص82)

این که فطرت اصلیه چیست، بازگشت به لطافت و پاکی بدایت تولّد است که هنوز به آلودگی‌های این دنیا دچار نشده‌ایم و نفس بر ما چیره نگشته است و هواجس نفسانی ما را به خود گرفتار نکرده است. این است که حضرت مسیح می‌فرماید، "هرآینه به شما می‌گویم تا بازگشت نکنید و مثل طفل کوچک نشوید هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد. پس هر که مثل این بچۀ کوچک خود را فروتن سازد همان در ملکوت آسمان بزرگ‌تر است و کسی که چنین طفلی را به اسم من قبول کند، مرا پذیرفته است." (انجیل متی، باب 18، آیۀ 3-5) و این معنی در بیان حضرت عبدالبهاء متجلّی است که در مجلس اطفال فرمودند، "به‌به، چه اطفال مبارکی هستند. خیلی نورانیند. در وجوهشان انوار محبّت‌الله باهر است. در حقّشان دعا می‌کنم. به قول حضرت مسیح اینها اطفال ملکوتند. قلوبشان مثل آینه در نهایت لطافت است. هرگاه قلوب بزرگان مثل اینها بشود خوب است. چه‌قدر نورانیند. جمیع اطفال قلوبشان نورانی و پاک است. هیچ غل و غشی ندارند." (خطابات مبارکه، ج2، ص26) در کلام دیگر به جمعی از اطفال می‌فرمایند، "فی‌الحقیقه قلوب اطفال بسیار پاک است. این است که حضرت مسیح می‌فرماید کونوا کالأطفال." (بدایع‌الآثار، ج1، ص389)

در واقع ما، به بیان حضرت بهاءالله (مجموعه الواح طبع مصر، ص26-325) مانند پرنده‌ای بودیم در اوج افلاک در حال پرواز. به گمان دانه میل به زمین یافتیم و چون فرود آمدیم پر و بال به گِل و لای آلودیم و از مقرّ قرب دور افتادیم. حال مایلیم دیگربار به مقام و مکان خود بازگردیم، ولی با پر و بال آلوده که امکان پرواز نیست. پس باید راهی یافت تا پر و بال را طاهر کرد و مجدّداً آهنگ مقام خود نمود. این است که حضرت بهاءالله راهی را پیش پای ما می‌گذارند. می‌فرمایند، "یا قوم، طهّروا نفوسکم مِن هذا الماء الّذی جَریٰ عن جهة العرش و لاتوقّفوا فی ذلک لعلّ تقدرنّ أن تصعدنّ إلی سماء قدس و تنظرنّ جمالَ الله العزیز المنیر. کذلک جَریٰ کوثرُ العرفان من قلم ربّک الرّحمن." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 83، ص103 / مضمون: ای مردمان، خویش را از این آبی که از جهت عرش جاری است تمیز و طاهر کنید و در این کار ادنی درنگی منمایید تا که شاید بتوانید به آسمان قدس صعود نمایید و به جمال الهی ناظر شوید. اینچنین کوثر عرفان از قلم پروردگار رحمن جریان یافت.)

حال، این سؤال دیگربار مطرح می‌شود که اگر خداوند عاشق بندگان است چرا جمیع قلوب را متحوّل نمی‌سازد که کلّ بشر امّت واحده شوند و بین آنها هیچ جنگ و جدالی نباشد. جمال قدم می‌فرمایند: "آن سماء حقیقت قادر و مقتدر است که جمیع ناس را از شِمال بُعد و هَوی به یمین قُرب و لقاء رسانَد لو شاءالله لیکونَ النّاس امّةً واحدة. ولکن مقصود صعود انفس طیّبه و جواهر مجرّده است که به فطرت اصلیّۀ خود به شاطئ بحر اعظم وارد شوند تا طالبان جمال ذوالجلال از عاکفان امکنۀ ضلال و اضلال از یکدیگر مفصول و ممتاز شوند. کذلک قُدِّرَ الأمرُ مِن قلم عزٍّ منیر." (مجموعه الواح طبع مصر، ص369)

در بحث از فانی کردن ارادۀ خود در ارادۀ الهی همان بس که در حدیث قدسی آمده است، "مَن لَم‌یرضَ بقضائی فَلْیَطلُبْ رَبّاً سِوائی." و در حدیثی مشابه فرموده است، **"قال الله تعالی من لم یرض بقضائی و لم یصبر علی بلائی فلیلتمس ربّاً سوای."** [هر دو حدیث در مثنوی مولوی ذکر شده است.] گویا حضرت علی بن ابیطالب فقراتی از تورات را به عربی به این صورت ترجمه فرموده‌اند: "و من لم یرض بقضائی و لم یصبر علی بلائی و لم یشکر علی نعمائی و لم یقنع بعطائی فلیطلب ربّاً سوائی ولیخرُجْ من تحت سمائی." معنای ظاهری این عبارات آن است که اگر کسی به قضای من راضی نیست و بر بلای من صبر نکند و بر نعمت‌های من شاکر نباشد و به عطای من قناعت نکند، پس پروردگار دیگری از برای خویش جوید و از زیر آسمان من خارج شود. امّا حضرت عبدالبهاء تبیینی زیبا برای آن دارند که عیناً نقل می‌شود:

"ای طالب رضای الهی در حدیث است «مَن لم‌یَرضَ بقضائی فلیطلُب ربّاً سِوائی.» رضای به قضا عبارت از این است که در راه خدا هر بلائی را به جان و دل بجوئی و هر مصیبتی را به کمال سرور تحمّل نمائی. سمّ نقیع را چون شهد لطیف بچشی و زهر هلاهل را چون عسل مصفّیٰ بطلبی. زیرا این بلا اگرچه تلخ است، ولی ثمر شیرین دارد و حلاوت بی‌منتهی بخشد. این است معنی لم‌یرض بقضائی فلیطلُب ربّاً سِوائی. و البهاء علیک." (مائدۀ آسمانی، ج5، ص262)

**روش‌های تقرّب یا کسب قربیت الهی**

خطابه‌ای از حضرت عبدالبهاء در دست است که در آن روش‌های تقرّب را یک به یک ذکر فرموده‌اند. با توجّه به این خطابۀ مبارک، که فهرستی از طرق در آن بیان شده، به بررسی موارد گوناگون آن بپردازیم. در این خطابه حضرت عبدالبهاء به این عنوان که قبل از بیانات ایشان در این کلیسا، سرودی در وصف قربیت الهیّه خوانده شده به ذکر شرایط مختلف آن می‌پردازند.

**آیا کسب قربیت الهیه آسان است**

اصطلاحی است رایج که "سهل و ممتنع" را با هم به کار می‌برند. در واقع کاری که ظاهراً سهل است، امّا شرایطی دارد که حصول آن را دشوار می‌سازد. در واقع قربیت نیز در همان ردیف است. زیرا مشروط به شرایطی است که آن را دشوار می‌سازد، امّا اجرای هر یک از این شرایط با غلبه بر نفس میسّر می‌گردد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

"اعظم موهبت در عالم انسانی قربيّت الهيّه است. هر عزّتی، هر شرفی، هر فضيلتی، هر موهبتی که از برای انسان ميسّر مي‌گردد به قربيّت الهی ميسّر مي‌گردد. جميع انبيا و رسل قربيّت الهی را مي‌خواستند چه شبها که گريه و زاری کردند چه روزها که تضرّع و ابتهال نمودند و قربيّت الهيّه را طلبيدند. ولی قربيّت الهيّه حصولش آسان نيست. در يومی که حضرت مسيح ظاهر شد جميع بشر طالب قربيّت الهيّه بودند و به اين مقام هيچ کس فائز نشد مگر حواريّون. آن نفوس مبارکه به قربيّت الهيّه فائز شدند." (خطابات مبارکه، ج1، ص91-92)

بنابراین، باید به حبل هدایات الهی تمسّک جُست و راهی را رفت که طلعات مقدّسه بیان می‌فرمایند. زیرا صریح بیان حضرت عبدالبهاء است که، "زیرا قربيّت الهيّه مشروط..." است و در ادامه تصریح دارند، "قربيّت الهی به آسانی حاصل نگردد". (خطابات مبارکه، ج1، ص91)

**محبّت‌الله**

نخستین شرطی که بیان فرموده‌اند محبّت‌الله است. خداوند عالم را به محبّت خلق فرموده؛ در واقع به بیان جمال مبارک، "کُنتُ فی قِدَم ذاتی و ازلیّت کینونتی. عَرَفتُ حبّی فیک، خَلَقتُک." (کلمات مکنونه عربی، فقرۀ 3) و جالب است که بلافاصله بعد از آن به دو نکته اشاره دارند. اوّل آن که دوستم بدار تا در پرتو این محبّت ذکرت جاودانه شود و حیاتت ابدیت یابد: "فأحبِبنی کَی أذکُرَک و فی روح الحیاة اُثَبِّتَکَ." دوم آن که اگر محبّتی وجود نداشته باشد، مانعی ایجاد می‌شود که پرتو محبّت الهی به فرد نمی‌رسد و لذا از جاودانگی محروم می‌گردد: "أحبِبنی لأُحبَّک. إن لَم‌تُحِبَّنی لن‌اُحبَّکَ أبداً." محرومیت ابدی از حبّ الهی، به معنای نرسیدن به قربیت الهیّه است. و این محبّت فقط با چشم‌پوشی از نفس و از رضای خویشتن حاصل می‌شود (کلمات مکنونه عربی، فقره 7)

محبّت الهیه در موارد عدیده وجود دارد. لوحی است معروف از حضرت عبدالبهاء که دربارۀ معنای محبّت به این موارد اشاره دارند: سرّ بعث الهی؛ تجلّی رحمانی؛ فیض روحانی؛ نور ملکوتی، نفثات روح‌القدس در روح انسانی؛ سبب ظهور حق در عالم امکان؛ روابط ضروریه منبعث از حقایق اشیاء به ایجاد الهی؛ وسیلۀ سعادت کبری در دو عالم روحانی و جسمانی؛ نور هدایت در غیب ظلمانی؛ رابطۀ بین حق و خلق در عالم وجدان؛ سبب ترقّی هر انسان نورانی؛ ناموس اعظم در این عالم وجود؛ قوّۀ کلّیه جاذبه بین سیّارات و ستارگان؛ سبب اکتشافات اسرار مودعه در عالم وجود؛ روح حیات برای جسم عالم غیر متناهی؛ سبب تمدن عالم در این حیات فانی. (امر و خلق، ج3، ص208)

**معرفت الهی**

دومین شرط را معرفت‌الله قرار داده‌اند. عرفان الهی اوّلین امر واجبی است که در کتاب اقدس بدان اشاره فرموده‌اند که بعد از آن عمل واقع می‌شود. در واقع جمیع امور بعد از عرفان الهی است. مثلاً دربارۀ استقامت و شهادت می‌فرمایند، "سبحانه سبحانه از او می‌طلبیم عباد خود را مؤیَّد فرماید بر دو امر بزرگ بعد از عرفان ذات مقدّس و استقامت بر آن: عبراتی که از خشیةالله نازل شود و قطرات دمی که در سبیلش بر خاک ریزد. این دو امر لازال لدی‌العرش مقبول بوده و هست و چون ثانی نهی شد، ثالثی بر مقامش نشست و آن انفاق عمر است در سبیل شناسائی او؛ بشناسد و بشناساند." (پیک راستان، ص138 / مائدۀ آسمانی، ج4، ص123)

جمال قدم در لوحی خطاب به درویش غلامحسین می‌فرمایند، "اوّل امر عرفان حقّ جلّ جلاله بود و آخر آن استقامت بر امرش." (حدیقۀ عرفان، ص15)

حضرت عبدالبهاء دربارۀ شرط معرفت الهیه می‌فرمایند، "نفوس چون مقدّس در جمیع شئون گردد و طیّب و طاهر شود، ابواب معرفت الهیّه بر رخ گشوده گردد." (مِن مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص294) و البتّه معرفت الهیّه حاصل نشود مگر با معرفت مظهر ظهورش در هر دور. چه که ابواب وصول به ذات حق مسدود است و لهذا ارتباط فقط با مظهر ظهور میسّر و عرفان او ممکن‌الحصول است نه معرفت ذات حق. به بیان جمال مبارک، "معرفت مبداء و وصول به او حاصل نمی‌شود مگر به معرفت و وصول این کینونات مُشرقه از شمس حقیقت." (ایقان، بند 161 / طبع آلمان، ص94) و در لوحی از قلم قِدَم نازل، "چون مابین خلق و حق و حادث و قدیم و واجب و ممکن به هیچ وجه رابطه و مناسبت و موافقت و مشابهت نبوده و نیست، لهذا در هر عهد و عصر کینونت ساذجی را در عالم مُلک و ملکوت ظاهر فرماید و این لطیفۀ ربّانی و دقیقۀ صمدانی را از دو عنصر خلق فرماید: عنصر ترابی ظاهری و عنصر غیبی الهی..." (مجموعه الواح طبع مصر، ص340)

**انقطاع از ماسِوَی الله**

انقطاع یا وارستگی، به معنای عدم تعلّق است به آنچه غیر از خدا است. یعنی هر آنچه که در عالم وجود موجود، اگر او را از خداوند باز دارد، باید از آن چشم پوشید. اگر کلّ دنیا را مالک شود و مانند ایّوب از وصول به حق ممنوع نشود و از حبّ او باز داشته نشود، در استفاده از آن بأسی نبوده و نیست. حضرت عبدالبهاء در جواب شخصی که از تضادّ ظاهری لزوم اشتغال به کسب و کار از طرفی و لزوم انقطاع از طرف دیگر فرمودند: "با وجود مشغولیّت اگر قلب تقیّد به این امور نداشته باشد و از حوادث متألّم نگردد، نه با ثروت عالم از خدمت نوع انسان ممنوع گردد و نه از فقر محزون شود، این کمال انسان است. والّا در حالت فقر اظهار کرم و با حال ضعف عفو نمودن قولی است آسان نه دلیل بر تربیت و تذکّر وجود انسان." (بدایع‌الآثار، ج1، ص121)

در کلام حضرت بهاءالله انقطاع عبارت از "انقطاع نفس از ماسوی‌الله است. یعنی ارتقا به مقامی جوید که هیچ شئ از اشیاء از آنچه در مابین سماوات و ارض مشهود است او را از حق منع ننماید. یعنی حبّ شئ و اشتغال به آن او را از حبّ الهی و اشتغال به ذکر او محجوب ننماید... سالک سُبُل حق به مقامی فائز گردد که جز انقاطع مقامی و مقرّی ملاحظه ننماید... مقصود از انقطاع اسراف و اتلاف اموال نبوده و نخواهد بود. بلکه توجّه الی الله و توسّل به او بوده و این رتبه به هر قسم حاصل شود و از هر شئ ظاهر و مشهود گردد اوست انقطاع و مبدأ و منتهای آن." (مجموعه الواح طبع مصر، ص349)

در واقع در یک عبارت انقطاع عبارت است از "التّوجه الی شطرالله و الورود علیه و النّظر الیه و الشّهادة بین یدیه." (همان، ص34)

**جانفشانی**

در این امر مبارک نفوس مؤمنین به جانفشانی معروف و آثار آن مشهود است. در الواح الهیّه به آن شهادت داده‌اند و مکرّراً ذکر کرده‌ و آن را "رجعت حدیث ذبح" نامیده‌اند (لوح برهان، مجموعه الواح، ص64) چه که در تاریخ نوع بشر ذبح اسمعیل یا اسحق شهرت دارد و البته او فدیه قبول کرد و از میدان فدا زنده برگشت. ولی در این یوم مقدّس شهدا بسیار بودند و از میدان شهادت زنده باز نگشتند. جمال قدم می‌فرمایند، "از قبل یک ذبیح مذکور و کتب عالم به وصفش شاهد و گواه و حال هزاران ذبیح از نار محبّت الهی و نور رحمت رحمانی و عشق حضرت سبحانی قصد مقرّ اقصی نمودند و به شهادت کبری فائز. یک نفس از آن نفوس مقدّسه زنده بر نگشت." (آیات الهی، ج2، ص154)

در لوح دیگر به ذکر شهدا می‌پردازند و هر یک را ذبیحی در سبیل الهی می‌دانند: "فی کلّ سنةٍ من هذا الظّهور بَعَثنا اسمعیلاً و أرسلناه الی مشهدِ الفدا و ما فدیناه بذبحٍ کذلک قضی الأمر مِن لدن ربّک العزیز المختار. منهُم اسمعیل الّذی سرُع مُسرعاً الی مقر الفداء فی العراق بعد الّذِی ٱنجَذَب بکلمةٍ مِن عندنا و فدی نفسه منقطعاً عن الأکوان و منهم اشرف الّذی کان ذاکراً بین العباد بذکر ربّه مالک یوم التناد... و منهمُ البصیر ... و منهم مَن فدی نفسَه فی الطّاء و منهم مَن قطع حنجره إذ رأی نفسی مظلوماً بین أیدی الفُجّار و منهم مَن أخذَه حبّ الله علی شأنٍ نبذ نفسَه فی البحر. قل أنِ اعتبروا یا أولی الأبصار. لم‌أدر أیَّ ذبیحٍ أذکرُ لک یا أیها المذکور بلسان ربّک... و منهم فخرُ الشّهدا... ای سائل لسان قِدَم می‌فرماید بقول ناس «سر بریده فراوان بوَد به خانۀ ما.» محبوب‌تر آن که در این ذبایح فکر کنی و در جذب و شوق و وله واشتیاق این نفوس مذکوره و مقامات ایشان سیر نمایی. و ایشان نفوسی هستند که به میل و ارادۀ خود در سبیل محبوب آفاق جان ایثار نمودند." (مجموعه الواح، ص2-331)

لذا، مشاهده می‌شود ایثار و جانفشانی از بدایت ظهور حضرت ربّ اعلی آغاز شده و در دوران بعد از ظهور جمال مبارک ادامه یافته و به نصّ صریح الهی، "در اکثری از بلاد ایران در این سنین اخیره این حزب کشته شدند و نکشتند." (لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص58)

**فدای نفس و جان و مال و جمیع شئون**

علاوه بر ایثار و جانفشانی، فدای نفس و فدای مال هم به عنوان شرایط قربیت مطرح شده است. شاید بتوان این موارد را در زمرۀ جانفشانی و انقطاع محسوب داشت. لهذا به ذکر این نکته اکتفا می‌شود که آنچه از مال در دست ما است، در واقع متعلّق به ما نیست. بدین لحاظ حضرت بهاءالله در بیانی در کلمات مبارکه مکنونه می‌فرمایند، "أنفِق مالی علی فقرائی" (فقره 57). این صراحت کلام الهی است که مال متعلّق به او است نه ما. لهذا انفاق در اینجا بسیار مقبول دانسته شده است و وعدۀ انفاق از گنج‌های فناناپذیر در عوالم الهی به مُنفق داده شده است. امّا در ادامۀ این فقره از کلمات مکنونه، انفاق روح را جمیل‌تر بیان کرده‌اند.

در اینجا اشارتی به بیان مبارک در سورةالملوک می‌شود که در عظمت مقام "فناء العبد عن نفسه و بقائه بالله" می‌فرمایند که "لو اُلقی عَلَیکُم مِن أسرارِ الّتی أودعَهَا الله فی هذا المقام لَتفدون أنفُسَکُم فی سبیل الله و تنقطعون عن أموالکم و کلّ ما عندکم لِتَصِلوا إلی هذا المقام الأعزّ الکریم." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص30 / مضمون: اگر اسراری را که خداوند در این مقام به ودیعه سپرده بر شما القا کنم، هرآینه خود را در راه خدا فدا خواهید کرد و از اموالتان و هر آنچه که دارید وارسته خواهید شد تا به این مقام بلند برسید.) ولی در ادامه می‌فرمایند بر قلوبتان پرده‌ای و بر دیدگان شما حجابی خداوند کشیده است تا مبادا به اسرار الهی پی ببرید و در زمرۀ آگاهان در آیید. این فی نفسه نشان دهندۀ آن است که نه به خاطر وصول به مقامات عالیه، بلکه صرفاً برای حبّ الهی باید به بذل جان و مال قیام کرد.

**تعمید روح و نار و ماء**

در اینجا حضرت عبدالبهاء به بیان حضرت مسیح اشارتی دارند که "هر نفسی باید تعمید به به آب و روح یابد و در جای دیگر می‌فرماید باید به آتش و روح تعمید یافت. و حال باید دانست که مقصود از آب آب حیات است و مقصود از روح روح‌القدس است و مقصود از آتش نار محبّت‌الله. مقصود این است که انسان باید به ماء حیات و روح‌القدس و نار محبّت‌الله تعمید یابد تا به حصول این مقامات ثلاثه قربیت الهیه حاصل گردد."

حضرت عبدالبهاء در توضیح تعمید می‌فرمایند، "اصل تعمید غسل توبه است. حضرت یوحنّا [تعمید دهنده] نفوس را وصایا و نصایح می‌فرمود و توبه می‌داد و بعد تعمید می‌فرمود. پس واضح است که این تغسیل رمزی است که توبه از جمیع گناه نماید. یعنی ای خدا همچنین که جسم من از اوساخ جسمانی پاک و مقدّس گشت، به همچنین روح مرا از اوساخ عالم طبیعت، آنچه لایق درگاه احدیت نیست، پاک و مقدّس نما؛ و توبه رجوع از عصیان به اطاعت است. انسان بعد از دوری و محرومی توبه نماید و غسل کند. پس این غسل رمز است که ای خدا قلب مرا طیّب و طاهر کن و از دون محبّت خویش پاک و مقدّس نما." (مفاوضات عبدالبهاء، فصل «یط»، ص67)

در ادامۀ کلام مبارک مقصود از تعمید به روح و آتش و آب را بیان می‌فرمایند، "از این آتش معلوم گردد که آتش عنصری و آب عنصری نیست. زیرا تعمید به آتش محال است. پس روح فیض الهی است و ماء علم و حیات و نار محبّةالله. یعنی آب عنصری سبب پاکی قلب انسان نشود، بلکه آب عنصری جسم انسان را پاک نماید. ولی آب آسمانی و روح که علم و حیات است قلب انسان را طیّب و طاهر کند. یعنی آن قلب که از فیض روح‌القدُس نصیب بَرَد و مقدّس گردد طیّب و پاک شود. مقصد این است که حقیقت انسان از اوساخ عالم طبیعت پاک و مقدّس گردد. اوساخ عالم طبیعت صفات قبیحه است؛ غضب است، شهوت است؛ حبّ دنیا است؛ تکبّر است؛ کذب است؛ نفاق است؛ تزویر است؛ خودپرستی است و امثال ذلک." (همان، ص68)

**صفای قلب**

قلب انسان محلّ تجلّی رحمان است و باید از هر آنچه جز حبّ الهی است پاک و مصفّا گردد تا امکان تجلّی حاصل شود. توضیح حضرت عبدالبهاء در همین خطابه مورد بحث کفایت نماید:

"اين معلوم است که قربيّت الهيّه زمانی و مکانی نيست قربيّت الهيّه به صفای قلب است؛ قربيّت الهيّه به بشارات روح است. ملاحظه نمائيد که آئينه چون صاف و از زنگ آلايش آزاد است به آفتاب نزديک است و لو صدهزار مليون مسافت در ميان است؛ به مجرّد صفا و لطافت آفتاب در آن مرآت بتابد. همين طور قلوب چون صاف و لطيف شود به خدا نزديک گردد و شمس حقيقت در او بتابد و نار محبّت اللّه در او شعله زند و ابواب فتوحات معنوی بر او گشوده گردد انسان به رموز و اسرار الهی پی برد اکتشافات روحانيّه نمايد و عالم ملکوت مشهود شود. جميع انبيا به اين وسائط قربيّت الهيّه را حاصل نمودند پس ماها نيز بايد متابعت آن نفوس مقدّسه بکنيم از هوی و هوس خويش بگذريم از آلودگی عالم بشری خلاص شويم تا قلوب مانند آئينه گردد و انوار هدايت کبری از او بتابد. حضرت بهاء اللّه در کلمات مکنونه ميفرمايد که خداوند به واسطه انبياء و اولياء فرموده قلب تو منزلگاه من است آن را پاک و منزّه کن تا در او داخل شوم و روح تو منظر من است آن را پاک و مقدّس کن تا من در آن جا گيرم." این فی نفسه تأییدی بر آن حدیث قدسی است که فرمود، "لم‌یسعْنی ارضی و لا سمائی بل وَسعنی قلب عبدی المؤمن اللّین الوادع." (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج3، ص25 / مضمون: زمین و آسمان گنجایش مرا نداشته ولی قلب مهربان و برخوردار از سکونِ بندۀ مؤمن من وسعت آن را یافت)

اصل لقای الهی در صورتی حاصل می‌شود که قلب از ظنونات نفس و هوی خلاصی یابد و به صفای کامل برسد. این معنی در فقراتی از کلمات مکنونه عربی تلویحاً ذکر شده است. نگاه کنید به فقره 36 و 63)

**توجّه الی الله**

وقتی گفته می‌شود توجّه، یعنی کلّ ذهن و قلب انسان متوجّه حق باشد، متذکّر باشد؛ در این صورت ارتباط حاصل می‌شود. این که حضرت بهاءالله تصریح دارند، "وَجِّهْ بوجهی و أعرِض عن غیری" (کلمات مکنونه عربی، فقره 15) گویای آن است که برای توجّه به محلّ تجلّی خداوند باید از غیر او روی برگرداند. این بدان معنی است که باید تجلّی خداوند را در همه جا مشاهده کرد حتّی در نفوسی که به ظاهر مؤمن نیستند، ولی نشانی از خداوند در آنها توان یافت.

جمال قدم در معنای وجه می‌فرمایند، "مقصود از وجه در یک مقام ذاته تعالی و تقدّس بوده و در مقام دیگر ما یظهرُ مِن قلمه الأعلی و در مقام دیگر ما کان معروفاً بین العباد." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 18، ص116)

در واقع معنای بلوغ توجّه به حقّ است. جمال قدم در مناجاتی می‌فرمایند، "ای پروردگار ما به مثابۀ اطفالیم تربیت لازم داریم. از دریای کرمت مسئلت می‌نماییم که ما را به ایادی اراده‌ات تربیت نمایی و به مقام بلوغ که انقطاع از غیر و توجّه به فناء باب تو است مزیّن و فائز فرمائی." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 27، ص131)

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "پرواز انسان این است که توجّه به ملکوت ابهی داشته باشد." (خطابات مبارکه، ج1، ص230)

جمال قدم در معنای توجّه می‌فرمایند، "آنچه لازال عندالله مرضی و مرقاة عباد الی ملکوت السّداد و صعودهم الی جبروت عنایة مالک الایجاد آن بوده که در هیچ شأن از شئون، ظاهراً و باطناً، عباد مخلصین به خود ناظر نباشند. بلکه فی‌الحقیقه در جمیع مراتب خود را لاشئ محض و فنای صرف مشاهده نمایند تا جمیع نفوس به تربیت آن انفس مقدّسه از شِمال هواهای نفسانیّه و مشتهیات عالم بشریّه به یمین تُقیٰ و شطر ابهی توجّه نمایند. اگر این نفوس که از رحیق اصفیٰ نوشیده‌اند و اوّلِ خلق لدی‌الحق مذکورند اقلّ عمّا یُحصیٰ به خود ناظر باشند، البتّه از عنایات مکنونۀ الهیّه محروم مانند و از ثمرات لانهایه که در عوالم امریّه از برای ایشان مقدّر شده ممنوع گردند. باید این نفوس به شأنی مابین ناس حرکت نمایند که احدی گمان حیوٰة در ایشان ننماید تا چه رسد به مقامات دیگر." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 27، ص416)

**دخول در ملکوت‌الله**

حضرت مسیح در دعایی به ساحت الهی می‌فرمایند، "ملکوت تو بیاید و ارادۀ تو چنان که در آسمان است در زمین نیز کرده شود." (انجیل متی، باب 6، آیۀ 10) این معنی در یکی از فقرات کلمات مکنونه فارسی نیز ذکر شده است، "اهل یقین را اخبار نمایید که در فضای قدس، قُربِ رضوان، روضۀ جدیدی ظاهر گشته و جمیع اهل عالّین و هیاکل خُلد برین طائف حول آن گشته‌اند. پس جهدی نمایید تا به این مقام در آیید و حقائق اسرار عشق را از شقایقش جویید و جمیع حکمت‌های بالغۀ احدیه را از اثمار باقیه‌اش بیابید." (فقره 18)

امّا، اسفا که در رسیدن به رضوان، که ابواب آن مفتوح شده و همه مأمور به دخول، عقبه‌هایی موجود که آدمی را، به علّت احتجاب "به ظنون و اوهام"، از وصول به مقصود باز می‌دارد. جمال قدم این عقبات را تحت عناوینی چون، "عقبۀ سؤال ... عقبۀ حیرت ... عقبۀ اسماء" ذکر می‌فرمایند. (مجموعه الواح، ص171) باید از این عقبات عبور کرد و موانع را پشت سر گذاشت تا مجال ورود به ملکوت را یافت. به بیان حق، منشأ این عقبات همانا اوهامی است که از قبل وجود داشته و مانع گشته است. در لوحی از قلم اعلی مذکور، "بعضی از اهل فرقان و بیان که در عقبۀ وقوف و یا عقبۀ ارتیاب و امثال آن توقّف نموده‌اند این نظر به توهّماتی است که از قبل مابین قوم بوده. بگو ای عباد امروز روزی است که باید خرق جمیع احجاب نمائید و جمیع اوهام را محو کنید و به کمال اقبال به افق جمال قلباً توجّه نمائید ... و به امری جز بما ظهر من الظّهور ناظر نباشید." (اقتدارات، ص170)

در واقع در عبارتی کوتاه ورود به ملکوت بیان شده است: "در سبیل قدس چالاک شو و بر افلاک انس قدم گذار. قلب را به صیقل روح پاک کن و آهنگ ساحت لولاک نما." (کلمات مکنونه فارسی، شماره 8)

**خدمت عالم انسانی**

مقصود از خدمت به حق خدمت به خلق او است. زیرا خداوند عالم را برای هدفی آفریده و برای بندگانش مقاماتی را مقدّر فرموده که مایل نیست کسی از آن محروم بماند. لذا احبّای الهی را مأمور فرموده که آنها را به سوی مقصود هدایت نمایند و این هدایت کردن را برترین خدمت برشمرده است. در باب خدمت در مقالۀ "راز خدمت در امر حضرت احدیت" به تفصیل سخن گفته شده است. لزومی به تکرار نیست. به مقالۀ محقّقانه "حقیقت اعظم در باب خدمت" اثر جناب فریدالدّین رادمهر نیز مراجعه نمایید.

**خدمت والدین**

موضوع خدمت به والدین و لزوم کسب رضایت آنها در الواح مبارکه مکرّراً ذکر شده است. در این مقام فقط به دو مورد اشاره می‌شود. حضرت بهاءالله برای جناب بدیع مقام بسیار والایی قائلند که در لوح مبارک خطاب به جناب ابابدیع منعکس است، بقوله تعالی: "أ تَحسِبُ أنَّهُ مات لا وَمُنزِلِ الآیات. بِهِ اهتزَّ روح الحَیَوان فی قلبِ الإمکان. أنِ اعرفوه یا أولی الأبصار. إنّه لَبِا المنظر الأعلی و الرّفیق الأبهی. یدعوا أهلَ الإنشاء إلَی الله العزیز المستعان. أتَحسِبُهُ کأحَدٍ مِنَ العباد لا وَمالِکِ الإیجاد بِهِ أَخَذَتِ الزّلازل کُلَّ القبائل و اضطَرَبَت أرکان الظّلم و أشرَقَ وجهُ النّصر مِن افق الإقتدار. هل یَصِلُ الیه الأسماء لا وَمالِکِها قدِ ارتقیٰ الی مقامٍ انقَطَعَت عنه الأذکار." (لئالی درخشان، ص413 / مضمون: آیا گمان می‌بری که مُرده است، خیر سوگند به نازل کننده آیات. به واسطۀ او روح حیات در قلب امکان در اهتزاز است. آن را بشناسید ای صاحبان چشم‌ها. او در منظر اعلی و رفیق ابهی است. اهل عالم را به سوی خداوند عزیز مستعان فرا می‌‎خواند. آیا گمان می‌بری که او مانند یکی از بندگان است. خیر سوگند به مالک عالم آفرینش. به واسطۀ او لرزه بر جمیع قبائل افتاد و ارکان ظلم مضطرب گشت و وجه نصرت و یاری از افق اقتدار درخشید. آیا اسماء به او واصل خواهند شد، خیر قسم به مالک اسما به مقامی ارتقاء یافت که اذکار هم به او نمی‌رسد.)

حال، با توجّه به این مقام متعالی، جمال قدم در لوح مبارک خطاب به جناب ابابدیع تصریح دارند که، "لو فات منهُ فی خدمتک شیءٌ فاعفُ عنه ثمَّ ارضَ کذلک یأمُرُکَ سلطانُ الأمر انّه هو العزیز العلّام. إنّا کَتَبنا لکلّ ابنٍ خدمة أبیه. کذلک قدّرنَا الأمر فی الکتاب." (همان، ص414 / مضمون: اگر در خدمت تو کوتاهی کرده او را ببخش سپس راضی باش. اینچنین سلطان امر به تو امر می‌کند. اوست عزیز علّام. ما واجب کردیم بر هر پسری خدمت پدرش را. اینچنین مقدّر کردیم امر را در کتاب.)

در مقام دیگر حضرت بهاءالله در لوح اشرف به نکتۀ ظریفی اشاره می‌فرمایند. می‌دانیم که جناب اشرف زنجانی در عنفوان جوانی به شهادت رسید. زمانی که در ادرنه بود، حضرت بهاءالله به خواهش قلبی مادرش که در زنجان بود، به او امر فرمودند به زنجان باز گردد چون مادرش دلتنگ او است. در لوح او می‌فرمایند، "إنّا أرجعناک إلی محلّک فضلاً علی امّک لأنّا وجدناها فی حزنٍ عظیم. إنّا وصّیناکم فی الکتاب بأن لاتعبدوا إلّا الله و بالوالدین احساناً کذلک قال الحقّ و قضی الحکم من لدن عزیزٍ حکیم. و لذا أرجعناک الیها و اختک لکیّ تقرّ عینها و تکون مِنَ الشّاکرین. قل یا قوم عزّزوا أبوَیکُم و وقّروهما بذلک ینزّلُ الخیر علیکم من سحاب رحمة ربّکمُ العلیّ العظیم. إنّا لمّا اطّلعنا بحزنها لذا امرناک بالرّجوع رحمةً من لدنّا علیک و علیها و ذکر للآخرین. ایّاکم أن ترتکبوا ما یحزن به آبائُکُم و امّهاتکم أنِ اسلکوا سبیلَ الحقّ و إنّهُ لَسبیلٌ مستقیم و إن یُخَیِّرْکُم أحدٌ فی خدمتی و خدمة آبائِکُم و امّهاتکم أنِ اختاروا خدمتهم ثمّ اتّخذوا بها الَیَّ سبیل. کذلک نصحناک و أمرناک أنِ اعمل بما اُمِرتَ مِن لدن ربّک العزیز الجمیل." (مائدۀ آسمانی، ج8، ص185 / مضمون: ما برای ابراز فضل نسبت به مادرت او را به وطنت بازگرداندیم زیرا او را در حزن عظیم یافتیم. در کتاب [قرآن، سورۀ اسرا، آیۀ 23: أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا] شما را وصیت کردیم که جز خدا را پرستش نکنید و به پدر و مادر نیکویی کنید. این کلام حقّ است و حکم از سوی او نازل شده است. پس تو را به سوی مادرت و خواهرت برگرداندیم که چشمشان روشن شود و شاکر گردند. بگو ای مردمان، پدر و مادرتان را عزیز بدارید و احترام کنید. به این واسطه بر شما از ابر رحمت پروردگار خیر نازل شود. ما وقتی به حزن او آگاه شدیم تو را به صِرف رحمتی از سوی خود بر تو و او و تذکّری برای دیگران، امر به رجوع نمودیم. مبادا کاری انجام دهید که سبب حزن پدران و مادران شما بشود. در سبیل حق رهرو شوید و آن همانا راه راست است و اگر کسی شما را اختیار داد که بین خدمت من و خدمت پدران و مادرانتان یکی را انتخاب کنید، خدمت آنها را اختیار کنید و از این طریق به سوی من راهی بیابید. اینچنین تو را اندرز دادیم و امر کردیم. بنا به آنچه که امر شدی عمل کن.)

**اتّفاق و اتّحاد جمیع امم و ادیان**

هدف از ظهورات الهیّه حصول اتّفاق و اتّحاد بین اهل عالم بوده و هست و در آینده نیز چنین خواهد بود. اگر نفسی بتواند موجب رفع اختلاف و حصول وحدت شود، توان تقرّب به خداوند را دارد. می‌دانیم که عالم انسانی بیمار است و تنها راه نجاتش اتّحاد است و این نصّ صریح جمال ابهی است: "فانظُروا العالم کَهَیکَلِ انسانٍ اعترَتهُ الأمراض و بُرئُهُ منوطٌ باتّحاد مَن فیه أنِ اجتمعوا علی ما شَرَعناه لَکم و لاتتّبعوا سبُلَ المختلفین." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص112-113 / مضمون: دنیا را مانند هیکل انسان بنگرید که امراض آن را در بر گرفته و شفای آن منوط به اتّحاد اهل عالم است. اجتماع کنید بر آنچه که برای شما تشریع کردیم و از راه‌ و روش کسانی که دارای اختلاف هستند پیروی نکنید.)

از آنجا که بسیاری از نفوسی که نه درد می‌دانند و درمان می‌شناسند، مردمان را از راه راست دور کرده و با ایجاد اختلاف بر آنها حکومت می‌کنند، اهل بهاء باید در این سبیل قدم بردارند و در وهلۀ اولی نگذارند بین خود آنها اختلافی وجود داشته باشد و سپس به ایجاد اتّحاد بین امم قیام کنند. در لوحی حضرت عبدالبهآء با لحنی اندوهناک به مخاطب می‌فرمایند:

" امر الهی چون محفوظ و مصون مانَد کل محفوظ و سالم خواهیم ماند. والّا جمیع بی سر و سامان و گرفتار گمراهی در دشت و بیابان خواهیم شد. پناهی نخواهد ماند و ملجئی به دست نخواهد آمد. این عقول وافکار تصوّرات سطحیّه است؛ عمق ندارد. قدری ملاحظه کن ببین درست می‌گویم یا خیر. پس من و تو و کلّ الیوم به اموری تشبّث نمائیم که سبب محافظۀ امرالله گردد، نه اموری که سبب فرح و مسرّت اعدای جمال مبارک شود، بلکه علّت استهزاء مَن عَلَی الأرض شود که حضرات می‌خواستند که اختلاف را از بین ملل ارض بردارند، حال محض فکری واهی در میان خودشان چنین اختلافات افتاده که هر یک طنبوری می‌زند و زمزمه‌های سرّی جای خود باشد." (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهآء، شماره 17، ص207)

ملاحظه فرمایید که چقدر اختلاف نزد جمال قدم مذموم بوده که امرالله را کنار می‌گذارند که اتّحاد از بین نرود. حضرت عبدالبهاء به نقل قول از جمال مبارک پرداخته می‌فرمایند، "مقصد اصلی و مراد صمیمی جمال مبارک، روحی و ذاتی و کینونتی لعتبته الطّاهرة فدا، از این عهد و میثاق الهی، که در هیچ عهد و عصری نظیر نداشته، این بود که اختلاف در امر مبارک حاصل نشود بلکه کلّ در ظلّ کلمۀ توحید متّحد شده ریشۀ اختلاف امم را قطع نمایند. چنانچه به کرّات به سمع خویش یا بالواسطه مسموعِ کل افتاده که می‌فرمودند که اگر من بدانم امرالله سبب اختلاف می‌گردد از امرالله می‌گذرم." (همان، ص208)

حال، اگر کسی بتواند در رفع اختلافات بکوشد و در سبیل اتّحاد اهل بهاء و اهل عالم قدم بردارد، البتّه مقرّب درگاه الهی گردد و مقبول خداوند واقع شود. چه که حضرت اعلی می‌فرمایند، "*خداوند هیچ چیز را در هیچ ظهوری مثل اختلاف نهی نفرموده و کل را بر اتّحاد و احتباب امر فرموده*" (پنج شأن، بخش "الأقربُ‌الأقرب")

**مهربانی به جمیع انسان**

محبّت عالم انسانی و مخلوقات حضرت سبحانی یکی از اصول امر مبارک است. تنها با گذشتن از نفس خویشتن و توانایی عشق ورزیدن به جمیع بنی نوع بشر و نگریستن به آنها به عنوان بنایی که خداوند ساخته سبب می‌شود به جمیع آنها محبّت داشته باشیم. حضرت عبدالبهاء روز اوّل ژوئیه 1912 خطاب به احبّای امریکا فرمودند:

"ناس باید چنان مجذوب شما شوند که فریاد بر آورند، "چه مسرّتی در میان شما وجود دارد!" و در سیمای شما انوار ملکوت مشاهده کنند؛ بعد در کمال حیرت به شما توجّه کنند و نزد شما آیند و از علّت مسرّت شما استفسار کنند. شما نه تنها با کلام بلکه باید با اعمال و رفتار منویات خود را انتقال دهید. کلمات باید با اعمال توأم باشد. شما باید دوستان خود را بیشتر از خود دوست بدارید؛ و مشتاق ایثار باشید. امر حضرت بهاءالله هنوز در این مملکت ظاهر نشده است. مایلم مهیّا باشید که همه چیز را فدای یکدیگر کنید، حتّی خود زندگی را؛ آن وقت خواهید دانست که امر حضرت بهاءالله تأسیس شده است. دعا می‌کنم که سبب طلوع انوار الهی شوید. همه به شما اشاره کنند و سؤال کنند، "چرا این نفوس مسرورند؟" میل دارم در گرین ایکر شما مسرور باشید، بخندید، تبسّم کنید و شادمان باشید تا سایرین را هم شادمان کنید. برای شما دعا می‌کنم." (ترجمه / The Promulgation of Universal Peace، ص217)

در جمیع نفوس آیتی از آیات حق موجود است. باید به آن ناظر باشیم و به آن عشق بورزیم. چه بسا از اوقات که به مهربانی و محبّتی آن خوی رحمانی مکنون در انسانی را به ظهور رسانیم و چه بسیار که با کلامی محبّت‌آمیز فردی را به سوی خداوند مجذوب سازیم. حضرت عبدالبهآء سیمای پدرشان را در کلّیه نفوس مشاهده می‌کردند.

خانم مری هنفورد فورد نوشته است: کسی از حضرت عبدالبهاء پرسید، "چرا تمامی مهمانانی که به حضور شما می‌آیند با سیمایی تابان و وجهی درخشان و شادمان از حضور شما خارج می‌شوند؟"

با لبخندی زیبا فرمودند، "نمی‌توان بیان کرد، امّا در سیمای کلّیه کسانی که نگاه می‌کنم، فقط وجه منیر پدرم را مشاهده می‎کنم." (ترجمه از صفحه 6 کتاب Oriental Rose اثر خانم مری هنفورد فورد)

در واقع باید در جمیع نفوس مسرّت روحانی ایجاد کرد. این مسرّت منوط به ثروت و استغنای ظاهری نیست. بلکه به ژرفنای دل و جان مربوط است. خاطره‌ای از حضرت عبدالبهاء نقل کنیم که مَثَل اعلای زندگی ما بوده و هستند و خواهند بود. یکی از زائران نوشته است:

دو ساعت به بر آمدن آفتاب مانده بود که یکی از دو تن از بهائیانی که شب را در بیت گذرانده بودند، مرا بیدار کرد. حضرت عبدالبهاء برخاسته بودند؛ سماور می‌جوشید و چای برای بهره بردن ما آماده بود. تشنۀ "چای روحانی" بودم که مرا بیدار ساخت و شتابان جامه به بر کرده در میان تاریکی بامدادی به بیت دیگر رهسپار شدم. در اطاق مبارک را گشودم و سرزده وارد شدم. حضرت عبدالبهاء در جای همیشگی خود روی نیمکتی در گوشۀ اطاق کنار پنجره نشسته بودند. شمعی تنها روی میز روبرو که پوشیده از کتاب بود روشنی می‌بخشید. سکوت و آرامشی برقرار بود و نور ملایم بر اسرارآمیزی اطاق و سحرآمیزی آن لحظات می‌افزود.

دیدگان حضرت عبدالبهاء بسته و محاسن مبارک نورانی بود؛ آرامش ژرفنای وجودشان بر سیمای ایشان پرتو افکنده، مولوی سفید مبارک که هیچ لکّه‌ای بر آن دیده نمی‌شد بر رأس حضرتشان قرار گرفته و شعرات مبارک نقره‌گون ایشان، موقعی که نیک نگریستم، دیدم که به نحوی بس زیبا بر شانه‌های پهن آن حضرت موّاج بود.

از میان آن سکوت و آرامش وصف ناکردنی صدای محبوب قلوب شنیده شد که فرمودند:

"مسرّت طعام ربّانی روح انسانی و شهد بهشتی ارواح بشری است که موهبت فناناپذیری و مرحمت بصیرت روحانی به انسان می‌بخشد. سرور ستارۀ صبح است که گمراهان را به ملجأ و ملاذ جاودانی مبارکی رساند. سرور و حبور رود زلالی است که از کوهستان آسمانی به بهشت افکار و اذهان روان است و سبب شود در ساحلش نوایای عالیۀ باقیۀ عالم انسانی به حیّز عمل در آید. مسرّت، ملائکۀ حیّ قدیر است که نوع بشر را الهام می‌بخشد که معجزۀ ایثار را تحقّق بخشد و نوع‌دوستی عاری از هر تعصّبی را جامۀ واقعیت درپوشد. مسرّت عندلیبی مترنّم به نغمۀ زیبایی است که دنیای تیره و تار حزن و اندوه را به عالم درخشان مسرّت اخروی ربّانی تبدیل نماید. مسرّت بحر موّاجی است که سبّاح در اعماق آن دُراری تسلیم و رضا و مرجان‌های وارستگی و انقطاع را یابد. مسرّت سرای بهشتی است که در آن سوسن حسُن نیت و گلهای عفو و بخشش می‌روید. مسرّت آسمانی سبحانی است که وسعت آبی آن مزیّن به سیّارات درخشان رضایت و ستارگان نورانی قناعت است. مسرّت تاج متلألأ و درخشان عالم انسانی است که گوهرهای شاهوارش تعالیم انبیای گذشته و اصول امر مبارک حضرت بهاءالله است. مسرّت انسان منوط به امور ظاهره از قبیل ثروت و تجمّلات و البسۀ فاخر نیست. بلکه مشروط به احساسات قلبی و توجّهات ذهنی است." (ترجمه – از خاطرات یکی از زائرین مندرج در نجم باختر، سال 13، شمارۀ 6، اوّل سپتامبر 1922، ص152)

**تحرّی حقیقت**

تردیدی نیست که حقیقت یکی است و تعدّد نمی‌پذیرد و اگر جمیع به جستجوی آن پردازیم که به آن واصل شویم، در جهت حصول وحدت قدم برداشته‌ایم. (خطابات مبارکه، ج2، ص247)

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "باید انسان طالب حقیقت باشد. آن حقیقت را در هر ذات مقدّسی یابد واله و حیران گردد و منجذب فیض یزدان شود. مانند پروانه عاشق نور باشد در هر زجاجی برافروزد و به مثابۀ بلبل مفتون گل باشد در هر گلشنی بروید." (مفاوضات، ص60)

امّا، برای تحرّی حقیقت ابتدا باید انصاف داشت و به قوّۀ انصاف تحرّی حقیقت نمود. زیرا، "أنتَ تُوَفِّقُ بذلک أن تُشاهَدَ الأشیاء بعَینک لا بعین العباد و تعرفَها بمعرفتک لا بمعرفة احدٍ فی البلاد." (کلمات مکنونه عربی، فقره 2) حضرت عبدالبهاء نیز تأکید دارند، "نفوسی که منصفند فحص می‌کنند، تحقیق و تدقیق می‌کنند. همان فحص و تدقیق سبب هدایت آنها می‌شود." (خطابات مصر، ص189) در اینجا به حبل مثال متوسّل می‌شوند که اگر کسی گوید در فلان باغ درختان دارای برگ‌های زرد و شاخه‌های شکسته هستند، نتوان این قول را باور کرد مگر آن که دست به تحقیق بزنیم. وقتی تحقیق کردیم و باغ را با درختان سرسبز و با طراوت مشاهده کردیم، ممنون می‌شویم که بدگویی آن شخص سبب شد به این باغ زیبا راه یابم و این سبب هدایت من شد.

امّا شرایط تحرّی حقیقت بسیار است که حضرت بهاءالله در کتاب ایقان تحت عنوان "شرایط شخص مجاهد" بیان فرموده‌اند و نتیجۀ آن را چنین توضیح می‌دهند که همان قربیت الهی است:

"چون سراج طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حبّ در قلب روشن شد، و نسیم محبّت از شطر احدیّه وزید ظلمت ضلالت شکّ و ریب زائل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه نماید. در آن حین بشیر معنوی به بشارت روحانی از مدینۀ الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را به صور معرفت از نوم غفلت بیدار نماید و عنایات و تأییدات روح‌القدس صمدانی حیات تازۀ جدید مبذول دارد به قسمی که خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد تازه می‌بیند." (ایقان، ص151)

جمال قدم سوگند یاد می‌کنند که، "قسم به خدا که اگر سالک سبیل هُدی و طالب معارج تُقیٰ به این مقام بلند اعلی واصل گردد رائحۀ حق را از فرسنگ‌های بعیده استنشاق نماید و صبح نورانی هدایت را از مشرق کلّ شئ ادراک کند و هر ذرّه و هر شئ او را دلالت بر محبوب و مطلوب نماید و چنان ممیّز شود که حق را از باطل چون شمس از ظلّ فرق گذارد." (همان، ص152)

امّا در وصف شرایط شخص مجاهد کلام حق بسیار گویا و زیبا و دلربا است. جمال قدم در ایقان شریف این شرایط را تقریباً فهرست‌وار بیان می‌کنند:

\*\*"\*\*شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد باید در بدایت امر قلب را که محلّ ظهور و بروز تجلّی اسرار غیبی الهی است از جمیع غبارات تیرهٔ علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبّت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید و همچنین دل را از علاقهٔ آب و گِل، یعنی از جمیع نقوش شَبَحیّه و صُوَر ظِلّیّه مقدّس گرداند به قسمی که آثار حبّ و بغض در قلب نماند که مبادا آن حبّ او را به جهتی بی‌دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید. چنانچه الیوم اکثری باین دو وجه از وجههٴ باقی و حضرت معانی بازمانده‌اند و بی‌شبان در صحراهای ضلالت و نسیان میچرند و باید در کلّ حین توکّل به حقّ نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و بگسلد و به ربّ‌الأرباب دربندد و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و به صبر و اصطبار دل بندد و صَمت را شعار خود نماید و از تکلّم بی‌فائده احتراز کند چه، زبان ناری است افسرده و کثرت بیان سمّی است هلاک‌کننده نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افئده را بگدازد اثر آن نار بساعتی فانی شود و اثر این نار به قرنی باقی ماند.

و غیبت را ضلالت شمرد و به آن عرصه هرگز قدم نگذارد زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند. به قلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ. مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عُزلت از متمسّکین و متکبّرین را نعمت شمرد در اسحار به اذکار مشغول شود و به تمام همّت و اقتدار در طلب آن نگار کوشد غفلت را به نار حبّ و ذکر بسوزاند و از ما سوی الله چون برق درگذرد و بر بی‌نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان دریغ ندارد رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد به انسان و اهل بیان و از جانان جان دریغ ندارد و از شماتت خلق از حقّ احتراز نجوید و آنچه برای خود نمی‌پسندد برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند و از خاطئان در کمال استیلا درگذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان قلم عفو درکشد و به حقارت ننگرد زیرا حسن خاتمه مجهول است ای بسا عاصی که در حین موت به جوهر ایمان موفّق شود و خمر بقا چشد و به ملأ اعلی شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و به اسفل درکات نۭیران مقرّ یابد. باری مقصود از جمیع این بیانات متقنه و اشارات محکمه آن است که سالک و طالب باید جز خدا را فنا داند و غیر معبود را معدوم شمرد." (ایقان، طبع مصر، ص148-151)

**تحصیل علوم و فضائل**

کسب علوم در امر مبارک از اوجب واجبات است. حضرت عبدالبهاء یکی از شرایط ولی امرالله را برخورداری از "علم و فضل و کمال" ذکر کرده‌اند: "شخص معیّن باید مظهر تقدیس و تنزیه و تقوای الهی و علم و فضل و کمال باشد." (ایّام تسعه، ص468) این نظر به اهمّیت این موضوع است که محلّ تأکید قرار گرفته است. در طراز ششم از لوح طرازات از قلم اعلی نازل، "دانایی از نعمت‌های بزرگ الهی است. تحصیل آن بر کلّ لازم." (نبذة من تعالیم، ص72) در تجلّی سوم از لوح تجلّیات مصرّح است که، "علم به منزلۀ جناح است از برای وجود و مرقات است از برای صعود. تحصیلش بر کلّ لازم. ولکن علومی که اهل ارض از آن منتفع شوند نه علومی که به حرف ابتدا شود و به حرف منتهی گردد. صاحبان علوم و صنایع را حقّ عظیم است بر اهل عالم. یشهد بذلک امّ‌البیان فی المآب. نعیماً للسّامعین. فی‌الحقیقه کنز حقیقی از برای انسان علم اوست و اوست علّت عزّت و نعمت و فرح و نشاط و بهجت و انبساط. کذلک نطق لسان العظمة فی هذا السّجن العظیم." (مجموعه اشراقات، ص203)

فضائل به کلّیه کمالات انسانی گفته می‌شود که باید با اتّصاف به آنها به ملکوت الهی تقرّب جُست. جمال قدم تصریح فرموده‌اند، "به صفاتم متّصف شوید تا قابل ورود در ملکوت عزّم گردید و در جبروت قدسم در آئید." (مجموعه الواح، ص323) در آثار مبارکه فضائل و کمالات به طور مترادف ذکر شده است. مثلاً در مفاوضات (ص189) چنین مذکور، "هیأت اجتماعیه باید شب و روز بکوشد و منتهای همّت را بگمارد که نفوس تربیت شوند و روز به روز ترقّی کنند و در علوم و معارف توسّع یابند و کسب فضائل نمایند و تحصیل آداب کنند و از درندگی اجتناب نمایند تا جرم واقع نشود... خلاصه در جمیع مراتبِ کمالات ترقّی حاصل گردد."

در کلام دیگر می‌فرمایند، "حیات انسان خیلی عزیز است. انسان باید این حیات عزیز را در امری عظیم صرف نماید. اشتغال به صناعت و تجارت و امثال اینها لازم و نیکوست. لکن انسان نباید قناعت به این شئون نماید. باید اوقات را صرف اموری نمود که نتائج باقیه بخشد و سبب انتشار فضائل و کمالات انسانیّه گردد نه آن که حصر در امور جسمانیّه و شئون فانیه شود. ساکت نباشید، افسرده ننشینید، صامت نگردید، پژمرده نشوید. باید جان باشید، روح داشته باشید." (بدایع‌الآثار، ج2، ص285)

این کمالات انسانی در اثر تمسّک به احکام الهی حاصل شود. در کلام مبارک حضرت بهاءالله به این موضوع تصریح شده است: "این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده ... بلکه لأجل ظهورات کمالیّه در انفس انسانیّه و ارتقاء ارواحهم الَی المقامات الباقیّة و ما یُصَدِّقُه عقولُهُم ظاهر و مُشرق شده تا آن که کلّ فوق مُلک و ملکوت مشی نمایند." (اقتدارات، ص167)

**خدمتِ صلح عمومی**

یکی از اهداف مهمّ امر مبارک تأسیس صلح عمومی است. جمال ابهی کسی را که در این عرصه قدم گذارد و فعّالیتی بکند، بسیار مورد ستایش قرار داده‌اند. قدم اوّل در زائل کردن آتش کینه و دشمنی در دلهای مردمان است که هر فردی قادر است در این زمینه قدم بردارد. حتّی به ابن ذئب توصیه می‌فرمایند در این زمینه قدمی بردارد. در لوح مبارک چنین مذکور، "در آن ارض علمای اعلام بسیارند ... با ایشان مشورت نمایید و آنچه از قلم اعلی جاری شده بنمایید. شاید بر اصلاح عالم و تهذیب نفوس امم مؤیَّد شوند و ضعینه و بغضای مکنونۀ مخزونه در افئده را به کوثر نصائح الهی ساکن نمایند." (لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص44)

جمال قدم در تشویق سلاطین به اقدام در این امر مهم در همان لوح به بیان طرح هیکل اطهر برای حصول صلح می‌پردازند، "باید مجلس بزرگی ترتیب دهند و حضرات ملوک و یا وزرا در آن مجلس حاضر شوند و حکم اتّحاد و اتّفاق را جاری فرمایند ... اگر به این خیر اعظم فائز شوند اهل مملکت کلّ به راحت و مسرّت به امور خود مشغول گردند و نوحه و ندبۀ اکثری از عباد ساکن شود... احسن و اولی آن که در آن مجلس خود سلاطین عِظام حاضر شوند و حکم فرمایند. و هر یک از سلاطین که بر این امر و اجرای آن قیام فرماید او سیّد سلاطین است عندالله. طوبی له و نعیماً له." (ص24)

بنابراین، از افراد عادّی که می‌توانند در رفع کینه و دشمنی اقدام کنند تا سلاطین که در مجلس صلح حضور یابند، جمیع نفوس مأمور به اقدام جهت حصول صلح و آرامش در عالم هستند و این سبب تقرّب الی الله خواهد بود.

**حصول قابلیت و استعداد**

در این مقام به نقل خطابۀ مبارک حضرت عبدالبهاء مبادرت می‌شود که توجّه به آن آدمی را از هر کلام دیگری در این زمینه مستغنی می‌سازد:

"ملاحظه کنيد که آفتاب بر جميع کائنات می‌تابد لکن در صفحهء پاک و مقدّس به تمام قوّت است انوار شمس ساطع است امّا سنگ سياه بهره و نصيبی ندارد و خاک شوره زار از اشراق آن پرتوی نگيرد و درخت خشک از حرارت آن پرورش نيابد و چشم کور مشاهده انوار نکند. بلکه نفوسی که چشم پاک دارند مشاهده آفتاب کنند و درختانی که سبزند از فيض او بهره گيرند. پس انسان بايد استعداد حاصل کند و قابليّت پيدا نمايد تا انسان استعداد و قابليّت نداشته باشد فيوضات الهيّه در او ظهور و بروزی ندارد ابر رحمت پروردگار اگر هزار سال بر شوره زار ببارد گل و رياحين نرويد. پس مزرعهء قلب را بايد طيّب و طاهر کنيم تا باران رحمت پروردگار بر او ببارد و گلها و رياحين از او برويد و چشم بينا پيدا کنيم تا انوار آفتاب مشاهده گردد و مشام‌ها پاک کنيم تا رائحهء گلستان استشمام شود و گوش را مستعد کنيم تا ندای ملکوت اللّه استماع گردد. امّا گوش که کر است هر آهنگی که از ملأ اعلی آيد نشنود و نداء ملکوت اللّه بسمع نرسد مشام که مزکوم است رائحهء معطّره استشمام نکند. پس بايد قابليّت و استعداد پيدا کرد تا قابليّت و استعداد حاصل نشود فيوضات الهيّه تأثير نکند." (خطابات مبارکه، ج2، ص94)

بعد به ذکر مثالی از بیانات حضرت مسیح می‌پردازند که بسیار گویا و ساده است: "حضرت مسيح در انجيل می‌فرمايد که اين بياناتی که من می‌کنم نظير تخمی است که دهقان می‌افشاند و آن دانه‌ها بعضی بر سنگ افتد و بعضی در خاک شوره افتد و بعضی در ميان علف‌ها افتد و بعضی در ارض طيّبهء مبارکه افتد. آن تخمی که در شوره‌زار افتد فاسد گردد و به هيچ وجه انبات نشود آن تخمی که بر سنگ افتد اندکی انبات شود و لکن چون ريشه ندارد می‌خشکد و آن دانه که در ميان علف‌ها افتد خفه گردد و انبات نشود امّا آن دانه که در زمين پاک افتد انبات شود و سبز گردد و خوشه شود و خرمن تشکيل گردد. و همين طور بياناتی که من می‌کنم به بعضی قلوب ابداً تأثير نمی‌کند به بعضی اندکی تأثير می‌کند بعد فراموش می‌شود و بعضی چون اوهام زياد دارند اين نصايح و وصايای من در آن غرق می‌شود. و امّا نفوس مبارکه وقتی که وصيّت و نصايح من می‌شنوند در قلوبشان آن تخم پاک نابت می‌گردد و سبز و خرم می‌شود روز بروز ترقّيات ما لانهايه می‌نمايد و چون ستاره ها از افق هدايت می‌درخشند." (خطابات مبارکه، ج2، ص95)

**تنزیه و تقدیس**

در آثار مبارکه "تنزیه و تقدیس از اعظم خصائص اهل بهاء" شمرده شده است. (پیام آسمانی، ج1، ص33) و راه رسیدن به آن رهایی روح و دل از آلودگی آب و گِل است. در کلام حضرت عبدالبهاء زیارت می‌کنیم:

"هوالابهی ای بندۀ درگاه، ای خوشا ساعتی که روح و دل از آلودگی آب و گِل نجات یافته متوجّه جهان غیب گردد و از ملکوت تقدیس چنان جلوه تنزیه مشاهده نماید که حیرانِ مشاهدۀ شئون رحمانی شود. و البهاء علی أهلِ البهآء. ع‌ع" (آهنگ بدیع، سال هفتم، شماره سوم، ص19)

تنزیه و تقدیس شمول کلّی دارد، یعنی از آلودگی‌های ظاهری گرفته تا طهارت قلب را در بر می‌گیرد و شاید به همین علّت است که حضرت بهاءالله مقصود از ظهور حضرات مظاهر ظهور را حصول این مقصود توسّط بندگان ذکر فرموده‌اند. در لوح مبارک خطاب به نصیر می‌فرمایند، "انبیاء و مرسَلین محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده‌اند و مقصود آن که عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند." (مجموعه الواح، ص164)

در واقع تنزیه و تقدیس به منزلۀ چشم پوشیدن از این عالم و ورود به ملکوت است. این نه به معنای تارک دنیا شدن و اختیار زاویۀ عزلت است. بلکه عدم تعلّق است. روی این اصل حضرت عبدالبهاء در جواب کسی که سؤال کرده بود آیا هر قدر از شئون جسمانی کاسته شود بر حال روحانی می‌افزاید، فرمودند: "انقطاع به عدم اسباب نیست، بلکه به عدم تعلّق قلب است. ما در طهران شب دارای هر چیز بودیم، فردا صبح جمیع را غارت کردند. به درجه‌ای که قوت لایموت نداشتیم. من گرسنه بودم؛ نان نداشتیم. والده قدری آرد در دست من می‌ریخت به جای نان می‌خوردم. با وجود این مسرور بودیم." (بدایع‌الآثار، ج2، ص187)

بر این مبنا است که جمال قدم لزوم چشم‌پوشی از این عالم را مطرح کرده خطاب به بانویی می‌فرمایند:

"الأقدس الأبهی ای کنیز حق از عالم صعود نما و به عالم تقدیس و تنزیه ربّانی وارد شو تا دنیا و ما فیها را مثل کف تراب مشاهده نمایی. هر نفسی به این مقام فائز شد، از غیر دوست آزاد گشت و به پرهای اطلاق و انقطاع در هوای حبّ محبوب آفاق سائر شد. از دنیا و عسرت آن محزون مباش. چه که فانی بوده و هست. به جمال باقی و ما قُدِّرَ فِی الملکوت ناظر شو. إنّه هو العلیمُ الخبیر. (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 35، ص25)

البتّه باید احبّای الهی را به لزوم تقدیس و تنزیه متذکّر داشت و به اتّصاف به آن تشویق نمود. در کلام حضرت عبدالبهاء خطاب به یکی از احبّای تبریز چنین آمده است: "البتّه آن جناب باید احبّای الهی را دائماً به اذکار تقدیس و تنزیه متذکّر دارید که هر یک در هر دیاری هستند به انوار تنزیه و تقوی در بین ملأ امم مُشرق و روشن باشند؛ آیۀ کمالات معنویّه گردند و هیکل پاکی و تنزیه و تقدیس بین ملأ عالم شوند." (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج3، ص199)

**گذشتن از تعلّقات**

شاید بتوان گفت که این مورد در جمیع موارد فوق به نحوی وجود دارد. امّا به طور اخصّ محلّ تأکید قرار گرفته است. حضرت بهاءالله خطاب به ملک پاریس می‌فرمایند که باید دست از سلطنت بشوید تا به تقرّب الی‌الله فائز شود. جالب است که از او می‌پرسند، "هل تفرحُ بما عندک مِنَ الزّخارف بعد اذ تعلمُ أنّها ستفنیٰ أو تُسَرُّ بما تحکم علی شبرٍ مِنَ الأرض بعد اذ کلّها لم‌تکن عند أهل البهآء إلّا کسواد عین نملةٍ میّتةٍ. دعها لأهلها ثمّ أقبِل إلی مقصود العالمین. أینَ أهلُ الغرور و قصورُهُم. اُنظُر فی قبورهم لتعتبرَ بما جعلناها عبرةً للنّاظرین." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص115 / مضمون: آیا از آنچه از مال دنیا که داری خوشحالی در حالی که می‌دانی به زودی فانی خواهد شد یا از حکومت بر یک وجب زمین مسروری در حالی که نزد اهل بهاء به اندازۀ سیاهی چشم مورچۀ مرده‌ای ارزش ندارد. رها کن آنها را برای اهل آن و به مقصود اهل عالم اقبال نما. کجایند اهل غرور و قصرهایشان. بنگر در قبور آنها تا از آنچه که برای عبرت ناظران قرار داده‌ایم درس بگیری.)

سپس می‌فرمایند اگر نفحات وحی او را در بر گیرد هرآینه از سلطنت فرار خواهی کرد و به ملکوت روی خواهی آورد و آنچه را که داری انفاق می‌کنی تا به تقرّب به منظر کریم، یعنی محلّ استقرار مظهر ظهور الهی، نائل گردی. (همان)

عجیب است که مشابه این بیان خطاب به عالی پاشا عزّ نزول یافته است: "ای کاش در کلّ حین ضرّ عالمین در سبیل الهی و محبّت رحمانی بر این فانی بحر معانی وارد می‌شد. از او صبر و حلم می‌طلبیم. چه که ضعیفید، نمی‌دانید. چه، اگر ملتفت می‌شدی و به نفحه‌ای از نفحات متضوّعه از شطر قِدَم فائز می‌گشتی، جمیع آنچه در دست داری و به آن مسروری می‌گذاشتی و در یکی از غرَف مخروبۀ این سجن اعظم ساکن می‌شدی. از خدا بخواه به حدّ بلوغ برسی تا به حُسن و قُبح اعمال و افعال ملتفت شوی." (همان، ص7-246)

لذا انقطاع و دل نبستن به دنیا و آنچه در آن است سبب عطف توجّه تامّ به ساحت یزدان و تلاش برای کسب رضای الهی و تقرّب به او خواهد شد.

**کلام آخر**

موارد فوق تماماً گویای آن است که خداوند مایل است جمیع بندگان به او تقرّب جویند و رضای او را حاصل کنند. بدین علّت راه‌های گوناگون برای حصول مقصود تعیین فرموده و در آثار طلعات مقدّسه تصریح کرده است.

در این مقام، به نقل عین بیان حضرت عبدالبهاء در توضیح قربیت الهیه مبادرت می‌شود که فی نفسه گویا است که چگونه می‌توان به آن رسید و مقبول درگاه الهی واقع شد:

"قربيّت الهيّه مشروط به محبّت‌اللّه است قربيّت الهيّه مشروط به حصول معرفت‌اللّه است به انقطاع از ماسوی‌اللّه است قربيّت الهيّه به جانفشانی است قربيّت الهيّه به فدای نفس و جان و مال به جميع شئون است قربيّت الهيّه به تعميد روح و نار و ماء است... قربيّت الهيّه به توجّه الی اللّه است قربيّت الهيّه به دخول در ملکوت‌اللّه است قربيّت الهيّه به خدمت عالم انسانی است قربيّت الهيّه به محبّت بشر است قربيّت الهيّه به اتّفاق و اتّحاد جميع امم و اديان است قربيّت الهيّه به مهربانی به جميع انسان است قربيّت الهيّه به تحرّی حقيقت است قربيّت الهيّه به تحصيل علوم و فضائل است قربيّت الهيّه به خدمت صلح عمومی است قربيّت الهيّه به تنزيه و تقديس است قربيّت الهيّه به انفاق جان و مال و عزّت و منصب است." (خطابات مبارکه، ج2، ص91-96)